



اگرچه به گفته جلال‌الدین رومی «در اگر نتوان نشست»، اما با اینهمه اگر از استاد فروزانفر، فقط همین مجموعه موجود اشعار باقی مانده بود، و آنهمه تحقیقات بی‌همتای عرفانی و ادبی به نام او ثبت نشده بود، او بسی شاعرتر از این می‌بود که اکنون هست، یعنی بیشتر از این به شاعری شناخته می‌شد که اکنون شناخته می‌شود. جای تأسف اینجاست که اگر از شاعران هم نسل و هم‌روزگار او، در همان شیوه‌ای که حال و هوای استادان کهن است، بخواهیم پنج شش نفر انتخاب کنیم، شاید کمتر کسی او را در میان آن گروه نام ببرد اما در حقیقت او یکی از دو سه شاعر بزرگی است که در آن اسالیب شعر گفته‌اند.

اگر از بهار که یک استثناست - و معیار سنجش او بافت تاریخی یک نسل و یک قرن نیست و باید او را در زنجیره تاریخ هزار و دوست ساله شعر فارسی و با بزرگانی از نوع منوچهری و فرّخی و مسعود سعد و خاقانی و ناصر خسرو مقایسه کرد - بگذریم و نگاهی بیفکنیم به نامهای دیگری که در پیرامون نام فروزانفر، در گلچین‌های شعری آن روزگار، تکرار شده‌اند، یعنی در میان نام‌هایی از نوع یاسمی و فرّخ و صورتگر و یغمایی و بزرگ‌نیا و دهها تن

دیگر، فروزانفر به لحاظ کیفیت شعر، از هیچ کدام اینان کم ندارد و اگر ملاک را - که نزدیکی به لحن و اسلوب استادان خراسانی است - فراموش نکنیم، او را از همه اینان تواناتر و برجسته‌تر می‌یابیم. با اینهمه جای شگفتی است که بعضی ازینان، در ذهن و ضمیر علاقمندان آن نوع شعر، مقامی بس فراتر از او یافته‌اند، در حالی که وی از غالب آنان پایگاهی والاتر دارد.

دشمن طاووس آمد پُرّ او. شهرت جهانی و اعتبار چشم‌گیر و استثنایی فروزانفر، در قلمرو تحقیقات ادبی و عرفانی، در طول پنجاه سال از عمر هفتاد و چند ساله‌اش، سبب شده است که این بخش از حیات معنوی او، به کلی فراموش شود. همچنان که سیاستمداری و ثوق‌الدوله، مانع شهرت او به شاعری است در حالی که او یکی از شاعران برجسته عصر خویش است. فروزانفر خود نیز به این امر کمک می‌کرد. از اینکه به عنوان شاعر از او سخن بگویند، یا در محافل ادبی به عنوان شاعر حاضر شود و یا شعری به مطبوعات عرضه کند، پرهیزی عجیب داشت. وقتی کتاب «شعر امروز خراسان» را - که در آن نمونه‌های شعر او نیز چاپ شده بود - در پاییز ۱۳۴۴ تقدیم محضر او کردم، هفته بعد، در کلاس درس، با همان لحن مخصوص روی به من کرد و گفت: «شغیعی! دیشب تا صبح، سرم درد می‌کرد. این کتاب مرا به گذشته‌های دور برد. با دیدن شعرهای خودم به عالمی رفتم. ما می‌توانستیم شاعر بزرگی شویم، اما تحقیقات و گرفتاری‌ها ما را از آن باز داشت. با ما از گذشته سخن مگوی.»

علت اینکه به گفته خودش، به پایگاه شایسته خویش در شعر نرسیده بود، ظاهراً همین بلای تحقیقات بود که از دو سوی او را از این موهبت بازداشته بود: یکی آشنایی عمیق به میراث عظیم شعر فارسی و گنجینه سرشار آن که در هر قرنش بزرگواری بوده و در هر شهر و روستایش گاه، چندین شاعر و سخنور خفته است چندان که آشنایان به تاریخ ادبیات را به شگفتی وامی‌دارد و طبعاً میدان هرگونه تلاشی را بر صاحبان ذوق، تنگ می‌کند و دیگر اینکه جست و جو در حوزه مطالعات عرفانی و تحقیقات ادبی، فرصتی برای او باقی نگذاشته بود تا در حال هوای شعر زندگی کند.

از همه اینها که بگذریم شاعری نوعی رهائی از قید و بندهاست که او به شدت پایبند آن قید و بندها بود. از مشغله‌هایی مانند ریاست دانشکده‌الاهیات بگیر بیا تا سناتوری و ریاست کتابخانه سلطنتی. منکر این حقایق شدن، مشکلی را حل نمی‌کند. بیهوده نیست که می‌گوید:

ولیکن زهر در، مرا شغل هاست

که بگذشت نارم همی زیدرا

نیارم بر آوردن آوا، که چرخ،

فرو پُرده در حنجرم خنجرآ.

فرو داشت کردم که برداشت نیست

سزاوار این زخمگین، حنجره<sup>(۱)</sup>

از این سه مانع بزرگ که بر سراه شاعری او قرار داشته، بیشتر مانع سوم اصلی بوده است و گرنه بهار نیز در حوزه تحقیقات ادبی دستاوردی اندک ندارد و حاصل کار او به عنوان یک محقق چیزی نیست که بتوان سرسری از کنارش گذشت. هیچ کس نمی تواند مقام بهار را به عنوان یک محقق خلاق کم تر از اقرانش که عبارتند از کسروی و قزوینی و دهخدا بدانند. تنها تفاوتی که درین چشم انداز میان بهار و فروزانفر وجود دارد، این است که بهار، تحقیقات ادبی را گذرگاهی برای کمال بخشیدن به هنر شاعریش تلقی می کرد، و فروزانفر برای تحقیقات اصالت قائل بود. تحقیقات برای بهار وسیله شاعری بود و برای فروزانفر هدف. از سوی دیگر مسأله آشنایی با گذشته ادبی، برای یک شاعر صاحب استقلال و سبک، نه تنها مانع رشد و بالیدن نیست بلکه شاید یکی از عوامل و شاید تنها عامل، در تعالی هنری باشد. چنانکه درین مورد نیز بهار بیشترین بهره را از تجارب قدما برده است و به گفته خودش در بیست سالگی:

بیست ساله شاعری با چشم های پرفروغ

جز من اندر خاوران معروف و نام آور نبود

اندر این دوران نبود اندر دواوین عجم

ز اوستادی شعر خوبی کان مرا از بر نبود<sup>(۲)</sup>

پس باید گفت: مانع اصلی فروزانفر، در مسیر شاعریش بیشتر مشغله های سیاسی و اداری و «عناوین» او بوده است چیزی که از آغاز نوجوانی و گرفتن لقب «بدیع الزمان» از «حضرت اشرف قوام السلطنه» آغاز می شود تا سناتور انتصابی شدن او که مایه اعتراض یکی از همکاران و هم نسلان او شادروان عباس اقبال آشتیانی گردید و قطعه بسیار زیبای ذیل را سرود:

استاد یگانه، ای فروزانفر!

رفتی به سنا چه کار بد کردی

بودی تو کسی که فضل عالم را

پیوسته به خلق گوشزد کردی

با خیل فرشته همنشین بودی

چون شد که هوای دیو و دد کردی؟

۱. در پاسخ فرخ، صفحه ۱۱۰ و ۱۱۱ مجموعه اشعار بدیع الزمان فروزانفر.

۲. از قصیده «در پاسخ فرخ»، دیوان بهار، جلد ۱، ص ۳۷۳.

عاقل به خدا نکردی این سودا  
 کردی و زیان صد به صد کردی  
 آخر ز چه جفتِ نغمه خربط  
 الحان لطیف بار بد کردی  
 از دانش و از خرد شکستی پشت  
 تا پشت به دانش و خرد کردی  
 چون بافتی از هنر همی دیبا  
 دیبای چنین چرا نمذ کردی؟  
 «خود کردن و عیب دوستان دیدن  
 کاریست که تو به دست خود کردی»<sup>(۱)</sup>

این وسوسه سیاسی بودن، و تمایل به «سم شکرآلوده و شراب زهرآگین سیاست»<sup>(۲)</sup> بی آنکه در ذات او «شورش پژوهی»<sup>(۳)</sup> و جان و جگر و جسارت یک رَجُل سیاسی از نوع بهار باشد، بلای اصلی او بوده است. بهار در طول متجاوز از نیم قرن حضور ادبی و سیاسی در عرصه تاریخ معاصر ایران، همواره در افت و خیز بود و زندگانش متلاطم، چندان که به گفته خودش:

در عرصه گیرودار آزادی  
 فرسوده به تن درشت خفتتم<sup>(۴)</sup>  
 و با اینهمه هیچ گاه دست از آرزوی بهروزی ایران برنداشت و می گفت:  
 برخیزم و زندگی ز سر بگیرم  
 وین رنج تن از میانه برگیرم  
 در عرصه گیر و دار بهروزی  
 آویز و جدال شیر نر بگیرم<sup>(۵)</sup>

۱. یغما، ۱۳۶۳/۳.

۲. از تعبیر استاد فروزانفر، در ضمن مقاله‌ای در باره شادوران احمد بهمنیار کرمانی، استاد فقید دانشگاه تهران، مجموعه مقالات و اشعار فروزانفر، ص ۲۹۶.

۳. دردا که از شورشگری، هستم به طبع اندر بری  
 با پیری و با شاعری، شورش پژوهی کی سزد

دیوان بهار، جلد ۱، ص ۴۱۸.

۴. دیوان بهار، جلد ۱، ص ۳۲۶.

۵. همانجا، ۱، ۵۳۳.

و در همین نقطه است که بهار، بهار می‌شود: یعنی بزرگ‌ترین قصیده‌سرای چندین قرن اخیر و یکی از سه چهار قصیده‌سرای بزرگ تاریخ هزار و دوست ساله شعر دری، ولی فروزانفر هیچ‌گاه به مناسبت همان دغدغه‌های اداری و سیاسی نخواست یا نتوانست شعرش را با جریان‌های اصلی زندگی و سرنوشت مردم ایران بیامیزد. در دایره همان پند و اندرزهای زیبای موروثی باقی ماند و بسیار هم سنجیده و سخته سخن گفت. شعرهای اخلاقی و تعلیمی استواری، مناسب کتاب‌های درسی، سرود، شعرهایی که هیچ رنگی از روزگار شاعر ندارد و می‌تواند با همه زیبایی و استواری کم‌نظیرش، متعلق به یکی از بزرگان قرن پنجم و یا ششم باشد. یکبار هم که برین و سوسه غالب آمد و شعر «تبریک به مصدق» را سرود، حوادث روزگار چنان تند و خیزاب‌وار بر او تاختن کرد که تا زنده بود از یاد کرد نام و خاطره آن شعر به شدت هراس داشت.

خطا بر بزرگان گرفتن خطاست. نمی‌گویم عیب و می‌گویم: ویژگی شعر و زندگی فروزانفر، درین بود که او مثل اعلای زندگی و هنر را در گذشته می‌جست و به اکنون و آینده کم‌تر اعتقاد داشت. حتی اگر تمام دیوانش ستایش آینده باشد. این خصوصیت را در شعر معاصر ما، حتی بعضی از بزرگان نوپردازان نیز دارند. و برعکس، بعضی از گذشتگان و کلاسیک‌های بزرگ، نگاه به آینده دارند: حافظ و مولوی دو نمونه برجسته نگاه به آینده‌اند. حتی بهار، در همین روزگار ما، با اینکه مظهر کلاسیسیم شناخته می‌شود، با همه تعمقی که در گذشته دارد، نگاهش به سوی آینده است:

دوران جوانمردی و آزادی و رادی

با دید شود چون شود این ملک برومند

ور زنده شود مردم و ورزیده شود خاک

از کوه گشایدِره و بر رود نهد بند

بر کار شود مردم دانشور پُر کار

نابود شود این گزّه لافزَن رند

ور زانکه نمائم من و آن روز نینم

این چامه پماناد بدین طرفه پساوند<sup>(۱)</sup>

البته فروزانفر در دو دهه واپسین عمرش، بیشتر در نظریه و کمتر در عمل به گونه‌ای پویا به جهان می‌نگریست و بارها از او شنیدم که می‌گفت: «گیرم شدی سعدی وجود مکرری خواهی

بوده اما در عمل و به گواهی بیشترین نمونه آثارش، کوشش او درین بوده است که فزحی دیگر یا ناصر خسرو و خاقانی دیگری باشد. گرچه بدیهی است که لاتکرار فی التجلی. و درست گفت آنکه گفت: در این رودخانه بیش از یکبار نمی توان شنا کرد.

این نکته را نباید فراموش کرد که فروزانفر از آن ادیبانی نبود که در اثر ممارست در شعر دیگران، طبع نظمی حاصل کنند و در یکی از بحور عروضی کلماتی را کنار یکدیگر قرار دهند. او از نخستین روزهای کودکی و نوجوانیش شعر می سرود و حتی به لحاظ نبوغ ادبی خویش در دوران کودکی و نوجوانی مایه شگفتی شاعران و استادان عصر بود. از شادروان محمود فرخ خراسانی شنیدم که می گفت: پدرم مرحوم میرزا آقای<sup>(۱)</sup> جوهری یکی از رجال برجسته مشهد بود و منزل ما مَحَطُّ بزرگان ادب خراسان. هر کس از هر کجا به مشهد مشرف می شد، اگر از اهل فضل و ادب بود، به دیدار پدرم می آمد و منزل ما دیدارگاه شاعران و ادیبان عصر بود. در سالهایی که من در سن حدود بیست و دو سه سالگی بودم، یکبار مردی روحانی و روستایی وار به دیدار پدرم آمد. پسری سیزده چهارده ساله نیز همراه او بود.<sup>(۲)</sup> بعد از مدتی که حاضران از این سو و آن سوی سخن گفتند، و اهل مجلس گرم التذاد از شنیدن شعرهای حاضران بودند، آن روحانی روستایی وار، اشاره به پسر خویش کرد و گفت: «این آقا جلیل،<sup>(۳)</sup> پسر من هم شعر می گوید». اهل مجلس و از جمله پدرم، در حدی که مناسب تشویق نوجوانی سیزده چهارده ساله باشد، خواستار آن شدند که آن پسر هم چیزی از کارهای خویش عرضه کند. وقتی به او گفتند: «پس شما هم از شعرهاتان برای ما بخوانید» بی درنگی، با همان لحن مخصوص و طنین مشخص صدایش - که تا آخر عمر گفتار او را از گفتار دیگران ممتاز می کرد - گفت: «چه نوع شعری بخوانم؟ قصیده؟ غزل؟ قطعه؟ مثنوی؟ کدام یک؟» حاضران در شگفت شدند که نوجوانی سیزده چهارده ساله شعر می گوید و با همه قوالب شعری آشناست. یکی از حاضران شاید پدرم دانای جوهری، گفت: «قصیده بخوانید». چون قصیده دشوارترین نوع شعر بود آنهم برای نوجوانی سیزده چهارده ساله. آن پسر با همان لحن، پرسید: «از قصاید عربی آم بخوانم یا از قصاید فارسی ام؟» حیرت حاضران صد چندان شد و با ناباوری گفتند: «از هر دو بخوان!» و او در آن مجلس دو قصیده از قصاید خویش را، یکی به زبان عربی و دیگری به فارسی خواند که در

۱. سید احمد، مشهور به میرزا آقا و متخلص به دانا.

۲. سال تولد استاد فروزانفر، ضبطهای مختلف دارد، بنابراین تعیین سالشمار عمر او همیشه با چند سال اختلاف در محاسبه روبه روست.

۳. قبل از اینکه لقب بدیع الزمان جای نام اصلی او را بگیرد، نامش عبدالجلیل بوده و بعضی حسن نیز گفته اند. تخلص شعری او «ضیا» بوده است.

نهایت استواری و استحکام بود و مایه شگفتی و درماندگی حاضران شد. مرحوم فرّخ می‌گفت: پدرم روی به من کرد و گفت: ببین این بچه سیزده چهارده ساله چه شعری دارد و چه مقامی در ادب یافته و تو در سن بیست و چهار سالگی چنین و چنانی. مرحوم فرّخ می‌گفت: تا سالها پدرم سرکوفت این نوجوان را به من می‌زد. و این نوجوان کسی نبود جز بدیع الزمان بشرویه، فروزانفر دوره‌های بعد.

فروزانفر به سائقه چنین ذوق و نبوغی، در نخستین سالهای نوجوانی خویش از بشرویه به مشهد آمد و به حوزه درس ادیب نیشابوری (متوفی خرداد ۱۳۰۴ هجری شمسی) که بزرگ‌ترین مراکز ادبی خراسان، و شاید هم سراسر ایران آن روزگار بود، راه یافت. حلقه درس ادیب، پرورشگاه ذوق و طبع همه صاحبان استعداد آن عصر بوده است. هسته مرکزی «دانشکده‌های ادبیات» در تاریخ فرهنگ ایران، بی‌هیچ گمان، حلقه درس او بوده است. از همان حلقه درس او بود که استادانی نظیر ملک‌الشعراء بهار، بدیع الزمان فروزانفر، سید احمد خراسانی، مدرّس رضوی، ادیب نیشابوری دوم (محمدتقی) دکتر علی اکبر فیاض، پروین گنابادی، ادیب طوسی و ده‌ها استاد و ادیب طراز اول نسل قبل به ظهور رسیدند و در تهران و شهرستانها، چه در دانشگاه و چه در آموزش و پرورش (وزارت معارف) و دیگر مراکز فرهنگی آموخته‌ها و اندوخته‌های ادبی خویش را بر دوستان و علاقمندان ادبیات عرضه کردند.

در حلقه درس ادیب نیشابوری، که مرکز تجمع همه ذوق‌ها و استعدادها بود، برجسته آن روز خراسان و ایران بود، فروزانفر، در کم‌ترین سن و سال، نسبت به اقران خویش، بیشترین درخشش و امتیاز را داشت و با اینکه حوزه درس ادیب آراسته به وجود بسیاری استعدادهای ممتاز عصر بود، باز، فروزانفر سرآمد جمله همدرسان خویش بود، چه در شاعری و چه در آگاهی از ادبیات فارسی و عربی.

هنگامی که پس از طی مدارج تحصیلی در محضر ادیب نیشابوری از خراسان به تهران آمد، باز هم آنچه در محافل ادبی تهران از زبان زبانه خاص و عام بود شعر و سخنوری او بود. از بعضی بزرگان عصر، شاید شادروان استاد مجدالعلای بوستان، شنیدیم که آمدن وی به تهران بیشتر به تشویق شاهزاده افسر، رئیس انجمن ادبی ایران و نماینده برگزیده حکومت در مجلس شورای ملی بوده است، تنها و تنها برای اینکه افسر می‌خواست بود از فروزانفر شاعری در مقابل بهار، بلکه برتر از بهار، علم کند و در گیرودارهای سیاسی خویش از آن سود بجوید.

می‌بینید که گرایش فروزانفر به شعر و شاعری، نخستین گرایش و غریزی‌ترین کشش زندگی او بوده است و از مدخل شعر و شاعری است که او به حوزه تحقیقات ادبی (سخن و سخنوران) و سپس تحقیقات عرفانی (احادیث مثنوی و مآخذ قصص و شرح مثنوی) کشیده

شده است و چندان در این دو قلمرو پهناور فرهنگ ایران، مستغرق شده است که از شعر و شاعری خویش فراموش کرده است و در نتیجه امروز ما، از دستاورد آن نبوغ شعری - نبوغ شعری نوجوان سیزده چهارده ساله، که در دو زبان فارسی و عربی، قصایدش مایه حیرت بزرگان عصر بود - مقدار بسیار اندکی آثار منظوم در اختیار داریم که اگر بخواهیم توزیع تاریخی این آثار را بر سالهای عمر او در نظر بگیریم، سالی بیشتر از یک قطعه نسروده است آنهم سخنی که بلحاظ کیفی، هیچ گاه ذوق و پسند متعالی شخص شعرشناسی مانند او را - که ناقد بزرگی عصر ما و نکته‌سنج‌ترین ادبیات‌شناس تاریخ سرزمین ماست - اقناع نکرد و چنانکه یاد کردم، وقتی شعرهایش را در کتاب «شعر امروز خراسان» دیده بود، گفتم: «با ما از گذشته سخن مگو، ما می‌توانستیم شاعر بزرگی شویم ولی تحقیقات و گرفتاری‌ها مجال نداد» منظور او از تحقیقات پیداست ولی قصدش از گرفتاری‌ها چیزی جز مشغله‌های اداری و سودای ریاست و تلاش برای سناتور شدن و امثال آنها نبود.

اگر فروزانفر به استادی دانشگاه تهران و سرودن شعر و تحقیق و تدریس و پرورش شاگردانی شایسته قناعت می‌کرد ما امروز، هم شاعر بزرگی در حوزه شعر کلاسیک داشتیم که آثار برجسته بسیاری از نوع «صبحدم» و «قصیده» «سپیده...» و «یادگار غم» آفریده بود و هم تحقیقات ادبی بیشتری از جنس «سخن و سخنوران» و «شرح مشنوی شریف» - که بی هیچ گمان درین عصر هیچ کس از عهده ادامه آن‌ها بر نخواهد آمد و در آینده نیز بسیار بعید به نظر می‌رسد. دریفا که «استدراج سیاست» و «مکر» و «چشم‌بندی خدا» فرهنگ ما را از دستاوردهای دیگری از آن‌گونه محروم کرد و عمر و زندگی استاد پیش و کم یا در کرسی مجلس سنا و یا در غم فقدان آن و یا پشت میز ریاست دانشکده و ریاست کتابخانه سلطنتی سپری شد کلاوهایی که در آن روزگار یک سرهنگ بازنشسته آن را بسی بهتر از او از عهده برمی‌آمد.

با اینهمه فروزانفر، در حوزه تحقیقات ادبی و عرفانی نه مقدم داشت و نه تالی دارد. بُردن نام او در کنار نام بعضی از استادان و ادیبان دیگر، که فقط جبر همکاری و هم شغل بودن آن‌ها را در کنار او قرار می‌داد، واقعاً ظلمی است که تاریخ در حق او و حق نبوغ او کرده است، به گفته بهار:

وین رنج عظیم‌تر، که در صورت

اندر شعر فلان و بهمانم<sup>(۱)</sup>

اما در شعر و شاعری، با اینکه قصاید او، و در مجموعه همه شعرهایش، نمونه‌هایی از



استوارترین وجوه زبان شعر کلاسیک فارسی را در عصر حاضر عرضه می‌دارد و از این لحاظ حتی، گاه، بر بهار/پیشی می‌گیرد، شعری نیست که او بتواند بدان بی‌بالد و آن را نتیجه ذوق و نبوغ ذاتی خویش به شمار آورد. اگر دیگری این شعرها را گفته بود، و هیچ کار دیگری جز این شعرها نداشت، بی‌گمان به عنوان یکی از شاعران بزرگ اسلوب کهن در عصر حاضر، شهرت یافته بود اما این شعرها کوچک‌ترین پیوندی با نبوغ ادبی آن یگانه زمانه و بدیع روزگار ندارد. تنها شعری از شعرهای او که به میان گروهی از خوانندگان و دستداران شعر راه یافته همان قطعه «تبریک به مصدق» است که تا حدی خارج از اسلوب سخنسرایی اوست. و اگرچه هیچ جا چاپ نشد و فقط یکی دو بار، در همان روزهای سروده شدنش، از رادیو قرائت شد، باز در ذهن و ضمیر بسیاری از شعر دوستان جایگاه خویش را محفوظ نگاه داشته است و غالباً دستداران شعر کهن، در عصر حاضر، ابیاتی از آن قطعه را در حافظه‌ها دارند و من یقین دارم که پایگاه شعری هر شاعری، در تاریخ ادبیات این سرزمین بستگی دارد به میزان آنچه از ابیات و مصاربع او، در حافظه اهل زبان و دستداران شعر، رسوب می‌کند و این سوی و آن سوی، نام او را در خاطرها زنده نگاه می‌دارد و این معیاری است فراتر از همه معیارها. معیار معیارهاست. با این معیار، یکبار، از حافظه خویش یا دیگران یاری بگیرید و پایگاه هر یک از قدما یا معاصران را، از روی آن برآورد کنید. خواهید دید که این معیار خطاناپذیر است.

بی‌گمان بالاترین پایگاه او در قلمرو تحقیقات ادبی و عرفانی است و درین پهنه، هیچ کسی را همتای او نداشته‌ایم. شاید کسانی بوده‌اند که بیش از او کتاب خوانده‌اند (مانند علامه بزرگوار شادروان محمد قزوینی که بنیادگذار تحقیقات علمی در ایران معاصر است) یا بیشتر از او نسخه خطی و عکسی دیده‌اند (مانند استاد بزرگ شادروان مجتبی مینوی) اما او، در روشنی هوش سرشار خویش، در حوزه تحقیقات، توانست به آفاقی دست یابد که دیگران یکسره از آن محروم بوده‌اند. به همین دلیل تحقیقات فروزانقر در زبان فارسی، هیچ‌گاه کهنه نخواهد شد. بارقه هوش او به کشف نکته‌ها و جست‌وجوی روابط بسیار پیچیده مسائلی پرداخته است که جز با گونه‌های نبوغ بدان مسائل نمی‌توان دست یافت. «سخن و سخنوران» او هنوز هم بزرگ‌ترین تاریخ انتقادی شعر فارسی است که معاصران ما، از نوشتن یک فصل مانند آن (مثلاً فصل مربوط به خاقانی) هنوز عاجزند با اینکه وی این کتاب را در سنین زیر سی سالگی و به هنگامی نوشت که جز تحقیقات شادروان علامه قزوینی، در زبان فارسی کاری به شیوه علمی انجام نشده بود. او برای نخستین بار نقد را از تعارف‌های رایج تذکره‌ها، که غالباً براساس شهرت‌های غلط استوار شده است، رها ساخت و هر شاعری را در پایگاه مناسب خویش قرار داد و این ارزیابی علمی را به قیمت مطالعه سطر به سطر مجموعه آثار هر کدام از شاعران و تأمل در یک یک کلمات ایشان

به دست آورد، آنهم در سایه هوشیاری و نبوغی که تاکنون همتای آن را کمتر شناخته‌ایم. من در دوره طلبگی و دانشجویی خود استادان بسیاری را دیده‌ام. غالباً آن‌ها که محققان و علمای برجسته‌ای بودند، به جز چند تن، معلم‌های خوبی نبودند. بی‌خوصله و بسیار کم‌سخن یا وقت‌کش و بهانه‌جو برای فرار از مطلب اصلی، و آن‌ها که معلم‌های شایسته‌ای بودند بجز برخی استثناها، غالباً فقط معلم بودند و از حدود اطلاعات رایج و مشترک نزد همگان کم‌تر فرا می‌رفتند و حرف‌های ایشان حرف‌هایی بود که در هر کتاب یا در هر کلاسی می‌توان آموخت. تنها و تنها فروزانفر بود (و شاید پس از او چند تن از شاگردانش) که هم محقق بی‌همتایی بود و هم معلم بی‌مانندی.

در طول قریب پنج سال شاگردی او، که هرگز درسش را ترک نگفتم. یک مطلب مکرر یا مبتذل که از همگان بتوان شنید، نشنیدم حتی شوخی‌های او، احوالپرسی‌های او، چیزی به دانشجو می‌آموخت، حضور ذهن شگفت‌آور و تسخیرکننده او، به جلدی بود که در مراحل نخست آشنایی و اولین دیدارها، بعضی افراد تصور می‌کردند که فروزانفر مدت‌ها قبل، در نهان، هدیه‌ای، رشوه‌ای به شخص پُرستنده داده و از او خواسته است که «در فلان مجلس، یا در فلان کلاس، این سؤال را مطرح کن.» و خود از قبل پاسخ آن را آماده کرده است. این صحنه وقتی هر روز و به سال‌ها تکرار می‌شد آن وقت به تمایز او از دیگران پی می‌بردی.

سراسر تاریخ ادب فارسی و تاریخ ایران دوره اسلامی و تمام قلمرو عرفان ایرانی، میدان اطلاع عمیق و شگفت‌آور او بود. با اینهمه از روی تواضع می‌گفت: «من از حمله مقول به این سوی را نمی‌شناسم.» ولی اطلاعاتش در دوره‌های بعد از مقول هم حیرت‌آور بود. یادم هست وقتی در ۱۳۴۲ کتابچه‌ای در باب حزین لاهیجی شاعر اواخر عصر صفوی فریادم آورده بودم و نسخه‌ای از آن را، در منزل شادروان محمود فزح به محضرش تقدیم کردم، در همان مجلس که کتاب را دریافت کرد، آنقدر در باب حزین اطلاعات درجه اول - از شیوه خط او تا کتاب‌هایش و استادان و مسیر سفرها و زندگیش - به حاضران عرضه کرد که من در جایی به آن کیفیت و دقت ندیده بودم.

شاید اشاره‌ای به مقام او در ترجمه، تکمله‌ای باشد بر این دیدار از دور و شتابزده. اسلوب او در ترجمه، نمونه‌ای از دقت و روانی و استحکام و رعایت سبک بود. در مطالعه ترجمه‌های او، هرگز احساس نمی‌کنید که ترجمه یک اثر را در اختیار دارید. با اینهمه اگر به متن اصلی مراجعه کنید از میزان دقت و امانت او در شگفت می‌شوید. با اینکه «زنده بیدار» را می‌توان نمونه‌ای از یک متن ادبی و فلسفی کهن - که به شیواترین اسلوبی به فارسی ترجمه شده است - دانست، شاهکار فروزانفر در ترجمه، ترجمه قرآنی است که از وی برجای مانده است.

در تابستان ۱۳۴۵ یک روز که در نیاوران به دیدارش رفته بودم و آن روزها توفیق مطالعه نسخه‌ای از «تفسیر سورآبادی» را یافته بودم، از اهمیت این ترجمه و مقایسه آن با بعضی ترجمه‌های قدیم قرآن کریم سخن گفتم و ترجمه سورآبادی را به دقت و زیبایی ستودم. استاد لختی سکوت کرد و آنگاه گفت: «شفیعی، ترجمه ما را ندیده‌ای!» من در آن لحظه تصور کردم منظورش ترجمه‌هایی است که از بعضی آیات در خلال آثار خویش آورده و هرگز به گمانم نرسید که وی ترجمه کاملی از قرآن کریم فراهم کرده باشد. بعدها در ۱۳۵۲ از آقای دکتر محمد امین ریاحی شنیدم که نسخه کامل ترجمه قرآن استاد فروزانفر به خط خودش در بایگانی وزارت فرهنگ و هنر موجود است و قرار است از طرف همان وزارتخانه منتشر شود. ولی با سفری که برای من پیش آمد، دیگر از سرنوشت این ترجمه و کار نشر آن بیخبر ماندم. بعد از انقلاب، از بعضی دوستان و علاقمندان این گونه کارها، خواستار شدم که پرونده این کتاب را در بایگانی آن وزارتخانه تعقیب کنند ولی تا اکنون اطلاعی از سرنوشت آن ترجمه نیافته‌ام. بی هیچ گمان، ترجمه فروزانفر از قرآن کریم، درست‌ترین و در عین حال دقیق‌ترین و روان‌ترین ترجمه‌ای خواهد بود که تاکنون به زبان فارسی انجام شده است. اگر ما روزی بخواهیم ترجمه‌ای مجاز یا نزدیک به رسمی<sup>(۱)</sup> از قرآن به زبان فارسی داشته باشیم شاید بهتر از آن نتوان یافت. این داوری من از طریق نمونه آیاتی است که وی گاه در خلال بعضی آثارش، از قبیل شرح مثنوی شریف، داده است و از باب قیاس جزء به کل<sup>(۲)</sup>.

دیگر از جلوه‌های استعداد او در این آفاق، ترجمه‌های منظومی است که از شاعران عرب‌زبان در خلال نوشته‌های خویش، به ضرورت موضوع، کرده است و غالباً چنان با بی‌اعتنایی این ترجمه‌ها را عرضه کرده است که خواننده متوجه نمی‌شود که ترجمه کار نویسنده است، مثلاً در شرح مثنوی شریف<sup>(۳)</sup> وقتی این بیت را، از حَلْبَةِ الْكَمِيتِ، نقل می‌کند:

أنا و أنت رضيعا قهورة لَطَقَتْ

عن العیان و رقت عن مدی القدم

مابیننا رَجَمَ إلا ادارتها؛

والکاس حرمتها اولی من الرّحم

#### 1. Authorized.

۲. با پوزش از استاد محترم جناب آقای دکتر شفعی کدکنی، خوب است در همین جا به اطلاع خواننده این متن برسانم که این بنده اکنون به تنظیم اوراق مربوط به این ترجمه از قرآن مجید مشغولم. خوشوقت خواهم بود که با انتشار این اثر، دیده مشتاقان بعد از سالها انتظار، به دیدار این ترجمه روشن گردد. (ان شاء... (مجیدی).

۳. «شرح مثنوی شریف»، ۱، ۶۱۷.

این ابیات را در ترجمه آن می آورد:

من و تو بسته‌ایم عهد مدام

باده نوشیده‌ایم از یک جام

باده‌ای سالخورده تر ز فلک

و ز لطافت بسان جان ملک

نزد آن کیش نصیبی از ادب است

حرمت می، قوی تر از نسب است

و هیچ یادآوری نمی‌کند که گوینده کیست. پیداست که ترجمه منظومی است که به هنگام نگارش به ذهنش رسیده است و بر کاغذ نوشته. با اینهمه بسیار استادانه و دلپذیر است و خاطره زیباترین ابیات او حدی مراغی و حتی سنایی غزنوی را در ذهن خواننده بیدار می‌کند. نمونه‌های بیشتری از این شیوه کار او را در مقاله «قدیم‌ترین اطلاع از زندگی خیام» می‌توان دید.

نثر او، در قلمرو نثر معاصر، از سخته‌ترین و استوارترین نثرهای قرن اخیر است. نثری زنده، پویا، با مجموعه متنوعی از ترکیبات و مفردات و ساختارهای نحوی جاندار شعر و نثر قدما، که از صافی انتخابی هوشیارانه گذشته و به گونه طبیعی، در متن این سادگی و روانی، حضور یافته است، با اینهمه کوچک‌ترین نشانه‌ای از صنعت در آن راه ندارد.

تا آنجا که من استنباط کردم و در این امر به مناسبت پیوندی که با شعر دارم بیش از هر چیز دیگر کنجکاو بودم: فروزانفر در قلمرو شعر معاصر، تنها بهار را می‌پسندید و تا حدودی ادیب پیشاوری را، دیگران را «دوستانه» و در محافل، «مشافهه» می‌ستود و یا «در خلال اخوانیات» و از طریق «تعارف‌های متقابل». خوب به یاد دارم که شادروان دکتر صورتگر ازین خوبی و خصلت فروزانفر، سخت دل‌آزرده بود و با خشم می‌گفت: بدیع الزمان یکبار به من نگفت شعرت خوب است، همیشه می‌گوید: «جناب آقای دکتر صورتگر، مرد شوچه‌ی هستند!» فروزانفر، به همین مناسبت‌ها و به دلیل درخشندگی بیش از حدی که در قلمرو تدریس و تحقیق داشت همواره محسوس مدعیان بود. دشمنان بسیار برای خویش پرورد دشمنانی که حتی سالها پس از مرگش، کینه خویش را نسبت به او فراموش نکردند. او رفت و آنان نیز در پی او، رفتند و می‌روند.

آنچه از فروزانفر می‌ماند تحقیقات بی‌همتای عرفانی و ادبی اوست و سپس نثر شیوا و استواری که حامل این تحقیقات است و آنگاه در مرحله پایانی، آثار منظوم او، آثاری که به هیچ روی نشاندهنده آن استعداد بیکرانه و نبوغ شگفت‌آور نیست. با دروغ و درد باید گفت که ای کاش این سلسله ترتیب واژگونه می‌شد و بجای یک بهار، دو بهار می‌داشتیم.